

گفتارهای سیاسی حضرت امیر (ع) و واقعیت حدیث غدیر را چگونه تفسیر کنیم؟ / حسن انصاری

برای ورود به بحث، نخست گفتاری از حضرت با تفسیری از ابن ابی الحدید را اینجا نقل می کنیم:

شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید ؛ ج ۷ ؛ ص ۳۳ به بعد

۹۱ و من کلام له ع لما أَرَادَهُ النَّاسُ عَلَى الْبَيْعَةِ بَعْدَ قَتْلِ عِثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

دَعَوْنِي وَ اَلْتَمَسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجْوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَعَامَتُ وَ الْمَحْجَةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ.

وَ اَعْلَمُوا أَنِّي إِنْ أَجَبْتُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أُضِعْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَنَبِ الْعَاتِبِ وَ إِنْ تَرَكَتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَ لَيْتُمُوهُ أَمْرُكُمْ وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرَ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا.

...و هذا الكلام يحمله أصحابنا على ظاهره و يقولون إنه ع لم يكن منصوصا عليه بالإمامة من جهة الرسول ص و إن كان أولى الناس بها و أحقهم بمنزلتها لأنه لو كان منصوصا عليه بالإمامة من جهة الرسول ع لما جاز له أن يقول دعوني و التمسوا غيري و لا أن يقول و لعلني أسمعكم و أطوعكم لمن وليتموه أمركم و لا أن يقول و أنا لكم و زيرا خير مني لكم أميرا.

وتحملة الإمامية على وجه آخر فيقولون إن الذين أرادوه على البيعة هم كانوا العاقدين ببيعة الخلفاء من قبل و قد كان عثمان منعهم أو منع كثيرا منهم عن حقه من العطاء لأن بني أمية استأصلوا الأموال في أيام عثمان فلما قتل قالوا لعلني ع نبايعك على أن تسير فينا سيرة أبي بكر و عمر لأنهما كانا لا يستأثران بالمال لأنفسهما و لا لأهلتهما فطلبوا من علي ع البيعة على أن يقسم عليهم بيوت الأموال قسمة أبي بكر و عمر فاستعفاهم و سألهم أن يطلبوا غيره ممن يسير بسيرتهما و قال لهم كلاما تحته رمز و هو قوله إنا مستقبلون أمرا له وجهه و ألوان لا تقوم له القلوب و لا تثبت عليه العقول و إن الأفاق قد أعامت و المحجة قد تنكرت. قالوا و هذا كلام له باطن و غور عميق معناه الإخبار عن غيب يعلمه هو و يجهلونه هم و هو الإنذار بحرب المسلمين بعضهم لبعض و اختلاف الكلمة و ظهور الفتنة. و معنى قوله له وجهه و ألوان أنه موضع شبهة و تأويل فمن قائل يقول أصاب علي و من قائل يقول أخطأ و كذلك القول في تصويب محاربيهم من أهل الجمل و صفين و النهروان و تخطئتهم فإن المذهب فيه و فيهم تشعبت و تفرقت جدا. و معنى قوله الأفاق قد أعامت و المحجة قد تنكرت أن الشبهة قد استولت على العقول و القلوب و جهل أكثر الناس محجة الحق أين هي فأنا لكم و زيرا عن رسول الله ص أفتي فيكم بشريعته و أحكامه خير لكم مني أميرا محجورا عليه مدبرا بتدبيركم فإني أعلم أنه لا قدرة لي أن أسير فيكم بسيرة رسول الله ص في أصحابه مستقلا بالتدبير لفساد أحوالكم و تعذر صلاحكم.

و قد حمل بعضهم كلامه على محمل آخر فقال هذا كلام مستزید شك من أصحابه يقول لهم دعوني و التمسوا غيري على طريق الضجر منهم و التبرم بهم و التسخط لأفعالهم لأنهم كانوا عدلوا عنه من قبل و اختاروا عليه فلما طلبوه بعد أجابهم جواب المتسخط العاتب.

و حمل قوم منهم الكلام على وجه آخر فقالوا إنه أخرجه مخرج التهكم و السخرية أي أنا لكم و زيرا خير مني لكم أميرا فيما تعتقدونه كما قال سبحانه ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ أي تزعم لنفسك ذلك و تعتقده.

و اعلم أن ما ذكره ليس بعيد أن يحمل الكلام عليه لو كان الدليل قد دل على ذلك فأما إذا لم يدل عليه دليل فلا يجوز صرف اللفظ عن ظاهره و نحن نتمسك بالظاهر إلا أن تقوم دلالة على مذهبهم تصدنا عن حمل اللفظ عن ظاهره و لو جاز أن تصرف الألفاظ عن ظواهرها لغير دليل قاهر يصدف و يصد عنها لم يبق وثوق بكلام الله عز و جل و بكلام رسوله ع و قد ذكرنا فيما تقدم كيفية الحال التي كانت بعد قتل عثمان و البيعة العلوية كيف وقعت.

ابن ابی الحدید در تفسیر این کلام در اینجا دو دیدگاه متقابل را نقل می کند؛ یکی از معتزله و دیگری از امامیه. او در تبیین دیدگاه امامیه سه نظر مختلف را نقل می کند اما متأسفانه ناقل این سخنان را معرفی نمی کند. بعید نیست این سخنان از ابن قبه رازی باشد.

دیدگاه معتزلیان به تعبیر ابن ابی الحدید مبتنی بر ظاهر کلام حضرت است. تفسیر آنان این بوده که بنابر این سخنان معلوم می شود حضرت امیر منصوص از جانب پیامبر نبوده چرا که اگر او منصوص بود این حق را نداشت که امامت و خلافت را که به او واگذار شده نپذیرد و از قبول آن تن زند. ابن ابی الحدید این دیدگاه و تفسیر را مقبول می داند و تأیید می کند. در مقابل البته چنانکه در عبارات او می خوانیم سه تأویل مختلف امامیه را که قائل به وجود نص بر امامت حضرت است را نقل می کند. تأویل نخست به نظر من با داده های تاریخی بیشتر سازگار است. توضیح اینکه بیعت با حضرت امیر در شرایط طبیعی صورت نگرفت. این بیعت چنانکه همه می دانیم بعد از بروز فتنه ای صورت گرفت که در نهایت به شکل گرفتن سنت غلطی انجامید که همانا قتل خلیفه بود؛ چیزی که حضرت با آن مخالف بود. حضرت امیر تمام تلاش خود را کرد تا مطالبات مخالفان عثمان و معترضین از طرق مسالمت آمیز ختم به خیر شود اما جریان حوادث به گونه ای رقم خورد که عثمان به قتل آمد. در چنین شرایطی معترضان و مخالفان عثمان پیشنهاد بیعت به حضرت امیر دادند. حضرت به درستی می دانست که علت مخالفت و اعتراضات آنان نسبت به عثمان چه بود و آنان چه مطالباتی از حضرت دارند. حضرت امیر با توجه به اسناد تاریخی و چندین گفتار که از او در اختیار ما قرار دارد تلاش کرد تا آنجا که ممکن است بیعت بر امر خلافتش را در چارچوب های مقبول برای اکثریت جامعه اسلامی و بنابر سنت های پذیرفته شده تا آن زمان سامان دهد. حضرت خلافت را در هر شرایطی نمی خواست و تدبیر هم حکم می کرد که تنها بر پایه شروط و مطالبات گروه معارضان و تأیید و بیعت آنان خلافت را قبول نکند. به هر حال حضرت امیر ابتدا از پذیرش این مسئولیت تن زد و چنانکه گفتیم این با تدبیر و عقلانیت سیاسی در شرایط بحران زده بعد از قتل خلیفه سوم سازگارتر بود. حضرت از آغاز با قتل عثمان مخالف بود و نمی خواست خلافتش برآمده از فتنه قتل عثمان و بدون پیشینی های لازم جلوه کند. به همین دلیل هم در آغاز با پذیرش خلافت مخالفت کرد. از دیگر سو، حضرت می دانست که در چارچوب خواسته های محدود معترضان او در مقام یک "وزیر" و مشاور بهتر می تواند خواسته های آنان را برآورده کند و برای بهبود وضعیت آشفته ای که منجر به قتل عثمان شد و نسبت به اصلاح پیامدهای آن اقدام کند. بنابراین در گفتاری که از امام نقل کردیم بحث تدبیر سیاسی حضرت مطرح است و نه مسئله مبنای مشروعیت خلافت.

در گام دوم حضرت در برابر اصرار مردمی که بیعت با او را طلب می کردند تأکید می کرد که باید بیعت بر اساس همان اصولی باشد که قبل از آن زمان مقبول قلمداد می شد؛ یعنی با رضایت اهل مدینه (و مهاجرین و انصار) و اهل بدر و "شورا"ی مسلمین. طبیعی بود که در غیر این صورت مبانی خلافت او می توانست خیلی زود مورد مناقشه قرار گیرد. این رفتار حضرت امیر حاکی از هوشمندی فوق العاده است.

آنچه در گفتار فوق از حضرت نقل شده ناظر به نکته اول است و به نظرم پاسخ نخستینی که ابن ابی الحدید از علمای امامیه نقل کرده کاملاً متین و درست است. در حقیقت تفسیر معتزله با زمینه تاریخی این گفته ها سازگار نیست. در این گفته ها اصلاً بحث بر سر امامت حضرت از نقطه نظر مستقل آن نیست. حضرت امیر با وجود آنکه، چنانکه در خطبه شفشقیه می بینیم، خود را شایسته تر از دیگران در امر خلافت و جانشینی پیامبر در جامعه مدینه بعد از پیامبر می دانست اما در اینجا در یک شرایط خاص دیگری نسبت به مطالبه ای واکنش نشان می دهد که موضوع آن به کلی تغییر کرده بود. حضرت امیر آن هنگام هم که بیعت را پذیرفت آن را در چارچوب معنا و مفهومی از خلافت پذیرفت که در جامعه مسلمانان حجاز و عراق سال ۳۵ قمری از آن درک می شد؛ شرایط آن زمان شرایط زمان پیامبر و رحلت حضرت رسول نبود. اسلام و مسلمانان هم دیگر محدود به مدینه و یا حداکثر حجاز نبود. وانگهی جامعه دینی زمان پیامبر که بر اساس ایمان و اخوت ایمانی و همچنین چندین پیمان قبیلگی و مناسبات مهاجرون و انصار شکل گرفته بود دیگر بر وضع سابق خود نبود. فتوحات و تشکیل "دولت" همه چیز را تغییر داده بود و معنا و مفهوم تازه ای را برای اداره جامعه سبب ساز شده بود. در حقیقت امامتی که مبتنی بر "ولایت" پیامبر بود و "ولایت" آنکه پیامبر او را به عنوان کسی قلمداد می کرد که همان نسبت ولایتی که پیامبر با مؤمنین دارد او هم با مؤمنین جامعه نوپای اسلامی دارد (مدلول حدیث غدیر) جای خود را به خلافتی داده بود که سه خلیفه نخستین مفهوم و معنا و مرزهای آن را تعیین و تحدید کرده بودند. اینجا حضرت امیر با واقعیت دیگری روبرو بود: پذیرش مسئولیت به عنوان یک مسلمان در قبال جامعه ای که می دانیم سال ها پیش از آن تاریخ برای حفظ آن و حفظ میراث حقیقی پیامبر حتی از حق شخصی خود در خلافت و جانشینی بلافصل پیامبر گذشته بود و در مسیر آن حتی همسر عزیز و یگانه دخت پیامبر را هم از دست داده بود و با خلفای نخستین بیعت کرده بود. او برای حفظ "امت" و آنچه پیامبر امتش را به تبعیت از آن فراخوانده (یعنی قرآن و سنت و عترتش) جز پذیرش بیعت و قبول مسئولیت خلافت چاره ای برای خود نمی دید؛ خلافتی که در طی

سه دهه همه عناصر مفهومی و سازنده آن تعیین شده بود و مسیر خود را و شرایط تحقق و تداوم خود را پیدا کرده بود. اینجا حضرت امیر تنها می توانست تا آنجا که اصل مسئولیت تباه نشود به اصلاح برخی ساختارهای آن همت کند و آنها را به عنوان شروط خود قبل از پذیرش بیعت مطرح کند. نیازی به گفتن هم نیست که در تمام مدت پنج سال خلافت هم حضرت در واقع با همین میراث خلافت دست و پنجه نرم کرد و با مشکلات آن مواجه بود؛ میراثی که در نهایت باز خود را در شکل جدیدی این بار با حاکمیت "زر و زور و تزویر" معاویه و خلیفگان اموی بازسازی کرد. معاویه ای که حتی به سنت شیخین هم نمی توانست گردن نهد و وفادار بماند... اندیشه او "اموی" بود...

شیعیان در طول تاریخ خلافت اموی و حتی در عصر عباسی بر اساس همین میراث و توصیه ها و اصول بنیادین سیاسی حضرت امیر و آنچه از امامان مجتبی و سید الشهداء در اختیار داشتند و بر حضور مردم و رضایت آنان در شکلگیری مشروعیت هر حکومتی استوار بود همواره در معارضه با دستگاه قدرت اموی و عباسی و در برابر حکومت های "طاعت" و "جماعت" و "فلتة" و "تغلب" بر اهمیت مفاهیم "شورا" و "الرضا من آل محمد" برای تعیین حکومت تأکید می کردند. شیعیان همانند "امویان" نمی اندیشیدند.

موضع حضرت امیر در این گفتار برخلاف رأی معتزلیان که ابن ابی الحدید نقل می کند ارتباطی به ثبوت "نص" پیامبر بر حضرت امیر و درستی عقیده شیعه درباره مدلول حدیث غدیر در خصوص حق جانشینی بلافصل حضرت رسول ندارد. وانگهی اینجا مقصود امامت به مفهوم دینی آن نیست که هدایت معنوی و دینی را به دوازده پیشوای دینی در دیدگاه کلامی شیعه امامیه ارجاع می دهد.

در این قسمت کلماتی از حضرت علاوه بر آنچه نقل شد را می آورم که همه شواهدی است بر آنچه گفتم:

۱- "انه بايعني القوم الذين بايعوا أبابكر وعمر وعثمان، على ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار، ولا للغائب أن يرد، وانما الشورى للمهاجرين والانصار فإن اجتمعوا على رجل وسّموه إماماً كان ذلك لله رضى، فان خرج عن أمرهم خارج بطعن أو بدعة رده الى ما خرج منه. فإن أبى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين، وولاه الله ما تولى، وان طلحة والزبير بايعاني ثم نقضا بيعتي وكان نقضهما كردهما فجاهدتهما على ذلك حتى جاء الحق وظهر أمر الله وهم كارهون فادخل فيما دخل فيه المسلمون".

۲- "انما الناس تتبع المهاجرين والانصار، وهم شهود المسلمين على ولايتهم وأمر دينهم، فرضوا بي وبايعوني، ولست أستحل أن أدع حزب معاوية يحكم على الأمة ويركبهم ويشق عصاهم".

۳- عن ابن الحنفية: "كنت مع أبي حين قتل عثمان فقام فدخل منزله، فأناه أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقالوا: إن هذا الرجل قد قتل ولا بد للناس من إمام، ولا نجد اليوم أحداً أحق بهذا الأمر منك، لا أقدم سابقاً ولا أقرب من رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال: لا تفعلوا فاني اكون وزيراً خيراً من أن أكون أميراً، فقالوا: لا والله، ما نحن بفاعلين حتى نبايعك. قال: ففي المسجد، فان بيعتي لا تكون خفية ولا تكون الا عن رضى المسلمين".

۴- "أيها الناس عن ملاً وأذن إن هذا امركم ليس لأحد فيه حق الا من أمّرتهم، وقد افترقنا بالأمس على أمر وكنت كارهاً لأمركم فأبئتم الا أن اكون عليكم، ألا وانه ليس لي دونكم الا مفاتيح ما لكم وليس لي أن آخذ درهماً دونكم".

۵- "وقد كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) عهد اليّ عهداً فقال: يا ابن أبي طالب لك ولاء امتي، فان ولوك في عافية واجمعوا عليك بالرضا فقم بأمرهم، وان اختلفوا عليك فدعهم وما هم فيه".

۶- "ولعمري لأن كانت الإمامة لا تتعقد حتى تحضرها عامة الناس فما الى ذلك بسبيل، ولكن أهلها يحكمون على من غاب عنها ثم ليس للشاهد أن يرجع ولا للغائب أن يختار".

۷- "انما الناس تتبع المهاجرين والانصار، وهم شهود المسلمين على ولايتهم وأمر دينهم، فرضوا بي وبايعوني، ولست أستحل أن أدع حزب معاوية يحكم على الأمة ويركبهم ويشق عصاهم".

[فرجعوا الى معاوية فأخبروه بذلك فقال: ليس كما يقول، فما بال مَن هاهنا من المهاجرين والانصار لم يدخلوا في الأمر فيؤامروه، فانصرفوا الى علي (عليه السلام) فقالوا له ذلك واخبروه] فقال (عليه السلام) : "ويحكم هذا للبيديين دون الصحابة وليس في الارض بدري الا وقد بايعني وهو معي، أو قد أقام ورضي فلا يغرّكم معاوية من انفسكم ودينكم"

این دیدگاه را در مورد امام مجتبی هم می بینیم:

۱- "ان علیاً لما مضى لسبيله.. ولأني المسلمون الأمر بعده، فدع التماذي بالباطل وادخل فيما دخل فيه الناس من بيعتي فإنك تعلم اني أحق بهذا الأمر منك".

۲- "صالحه على أن يسلم له ولاية أمر المسلمين، على أن يعمل فيهم بكتاب الله وسنة رسول الله (صلى الله عليه وآله) وسيرة الخلفاء الصالحين وليس لمعاوية بن أبي سفيان أن يعهد الى أحد من بعده عهدا، بل يكون الأمر من بعده شورى بين المسلمين".

منبع: حلقه کاتبان – بررسی های تاریخی

برچسب ها :

- حسن-انصاری
- حضرت-علی(ع)
- حدیث-غدیر

اخبار مرتبط :

- داوری درباره سنت اسلامشناسی و شیعه شناسی / حسن انصاری
- بررسی روایات فضایل حضرت علی (ع) در صحاح سته / شبیر فصیحی
- سیما و سیره علی و اهل بیت(ع) در کشف المحجوب هجویری / محمود مهرآوران
- بررسی خلق و خوی حضرت علی (ع) از منظر شاعران معاصر عربی